

فعالیت جنبشی یا کار برنامه دار و حزبی؟

م. زنده رودی

۱ سپتامبر ۲۰۱۱

توده طبقه کارگر همیشه در سطح امکانات و مقتضیات روزش مبارزه میکند. مبارزه برای نان و آزادی، برای ارتقاء وضع معیشت و برای کسب حقوق انسانی‌اش، مبارزه هر روز اوست. اما در این مبارزه که صرفاً و صراحتاً عکس‌العمل طبقاتی‌اش در برابر سرکوب و ستم نظام سرمایه‌داری است، هیچ نشانی از قهرمانی نیست! توده طبقه کارگر خود نیز چنین ادعائی ندارد، گرچه بارها دیده‌ایم بعضی از پیشروان طبقه کارگر را که فداکارانه از جان خویش گذشته اند و این دقیقاً بخاطر آگاهی و شناخت جایگاه خودشان در رهائی طبقه کارگر و کلّ جامعه از ستم سرمایه‌داری بوده‌است. اما حرکات اراده گرایانه چپ غیر کارگری، خود داستان دیگریست.

با مسلط شدن جمهوری اسلامی و پس از سرکوب جنبش کارگری، شکست جنبش ملی خلق کرد و اشغال نظامی کردستان که بخاطر سوابق مبارزاتی و شرایط جغرافیائی‌اش حداقل مأمنی برای استقرار نیروهای متفرق چپ و همچنین حزب کمونیست ایران بود، این نیروها بتدریج به کردستان عراق عقب‌نشینی کردند. در نتیجه علیرغم انشعاب اکثریت غالب حزب کمونیست ایران، تحت پرچم حزب کمونیست کارگری، که می‌توانست کردستان که بخاطر سوابق مبارزاتی و شرایط جغرافیائی‌اش حداقل مأمنی برای استقرار نیروهای متفرق چپ و همچنین حزب کمونیست ایران بود، این نیروها بتدریج به کردستان عراق عقب‌نشینی کردند. در نتیجه علیرغم انشعاب اکثریت غالب حزب کمونیست ایران، تحت پرچم حزب کمونیست کارگری، که می‌توانست نویدبخش تسویه حسابی با ناسیونالیسم و گامی دیگر بسوی جنبش کارگری باشد، عملاً همان ارتباطات محدود این احزاب با مبارزات روزمره طبقه کارگر ایران نیز از دست رفتند و بتدریج با تحدید شرایط زیست و مبارزه، اکثریت این نیروهای چپ مجبور به یک مهاجرت همگانی به کشورهای غربی گشتند و چنین بود که بخش عمده نیروهای سوسیالیستی که در ابتدای دهه ۶۰ چشم انداز یک انقلاب کارگری را در ایران ترسیم می‌کرد، بتدریج امیدش را به یک خیزش بزرگ کارگری از دست داد. این نیروی چپ که قبلاً با آرزوی متشکل کردن طبقه کارگر و حرکت بسوی انقلاب کارگری گرد آمده‌بود، با شکست جنبش ملی کردستان، با عدم موفقیت در ارتباط گیری با طبقه کارگر ایران و ناتوانی در به صحنه آوردن طبقه برای مطالبات صنفی و سیاسی‌اش، از حصول فی‌الوقت اهداف اولیه مأیوس شد و این همه زمینه‌های گشت برای ابداع توجیهاات و گاه تئوری هائی برای پاسخ به یک سؤال اساسی که: "حال چه باید کرد؟"

دیری نپائید که یکی از رهبران چپ غیر کارگری در توضیح علل شکست اظهار کرد که "بعنوان یک عابر بیگانه" تاب تحمل انتظاری طولانی برای یک انقلاب کارگری را ندارد... مضاف بر آنکه محافل کارگری و همه آن ارتباطات و نیرو که در آن نفوذ داشته‌اند اکنون حوصله‌شان سر رفته و هر یک به دنبال کار دیگری رفته‌اند! (۱)

این رهبر حزبی راه حل را، فارغ شدن از قید و بندهای سنتی مارکسیسم و رفتن بسمت ایجاد حزبی با هدف سرنگونی رژیم اسلامی تشخیص داد و البته با هر وسیله ممکن: از همگامی با سلطنت‌طلبان تا انتظار بهره گیری از دخالت کشورهای امپریالیستی، از سود بردن از کمک های مالی محافل بورژوائی.. تا شبه کودتاهائی برای اشغال چند کاخ مقر سران جمهوری اسلامی!

در مقابل اما، گروه بزرگتری از همین چپ غیر کارگری، پس از ناامیدی از بحرکت در آوردن طبقه کارگر ایران، در عین اعتراض و مخالفت با شعبده‌های فوق‌الذکر، با بقایای شور انقلابی خویش به جستجوی باقی جنبش های موجود رفت و تحت این عنوان که کمونیست‌ها باید از همه جنبش‌های موجود بِنفع طبقه کارگر استفاده کنند. ظاهراً فراموش شد که طبقه کارگر فقط در صورت داشتن برنامه‌ای حاوی تاکتیک‌ها و استراتژی مشخص، می‌تواند از این جنبش‌ها در جهت ایجاد سوسیالیسم بهره گیرد و الا، تبدیل به دنباله‌چاه اهداف طبقات دیگر خواهد شد!

این پروسه خود قشر دیگری از چپ را شکل داد، که بتدریج سرخورده‌گی اش از کار برنامه‌دار و حزبی درون طبقه کارگر را تحت عنوان "ارجحیت کار جنبشی" تئوریزه کرد. در این نگرش کار برنامه‌دار، کار متشکل حزبی تحت عناوینی مثل "کار سکتی، گروهکی، ایدئولوژیک و غیره .." نفی و بجایش "کار جنبشی" تبلیغ می‌شد. جنبشی که این فعالین، در پی‌ریزی آن هیچ برنامه و نقشه قبلی نداشته‌اند ولی پس از برپا شدنش، در حمایت از آن و در خدمت آن فعالیت می‌کنند. در داخل کشور، با شرکت در حرکت عمومی مردم و کوشش در جهت جا انداختن شعارهای مترقی‌تر! (و البته پراکنده و بدون برنامه) و در خارج کشور، جمع‌آوری کمک مالی (در صورت نیاز)، نوشتن بیانیه یا افشاگری و حتی جلب حمایت تشکل‌های خارج‌کشور برای جنبش داخل (مانند جلب حمایت اتحادیه‌های کارگری، سازمانهای حقوق بشر، سازمانهای زنان و غیره .. روزی برای آزادی یک کارگر زندانی، روز دیگر در اعتراض به دستگیری آن فعال لیبرال جنبش زنان و همگی بدون پیگیری برنامه و طبقاً استراتژی معیئی!). این نوع فعالیت همچنین از طرف فعالین قدیمی‌تر چپ غیر کارگری نیز استقبال شد. و محملی گشت برای پوشاندن انفعال سالیان و

انجام‌دشان درحتراز از حرکت بسمت اتخاذ برنامه و حزب. مجموع این فعالین با تبلیغ دنباله‌روی از جنبش خودبخودی و حرکت‌های متکی بر جذر و مدّ این جنبش و اجتناب از کار برنامه‌دار و حزبی، عملاً درجا زدن جنبش کارگری در سطح اعتراضات خودبخودی را تبلیغ می‌کنند. اعتراضاتی که در نبود برنامه عمل مشخص و درازمدت، بساده‌گی توسط بورژوازی سرکوب می‌شود، بدون هیچ دستاوردی برای طبقه کارگر و بالطبع کلیه زحمتکشان!

از سوی دیگر، اطلاق نام "فعالیت جنبشی" به آن، معلول نوعی عکس‌العمل اعتراضی به کار برخی گروه‌ها و محافل روشنفکری بود، که بدون هیچ کار بنیادی در میان طبقه کارگر و بی‌توجه به شرایط و نیازهای مقطعی مبارزه، کارشان عمدتاً صدور بیانییه و اعلامیه بنا بمناسبت‌ها! بوده‌است.

مبلغان "کار جنبشی" ضمن اشاره به این محافل سعی در توجیه انتخابشان بعنوان کاری واقعی و عملی می‌کنند! غافل از اینکه در فقدان کار برنامه‌دار و حزبی، تمام فعالیت پراکنده خودشان نیز چیزی فراتر از مصداق مثل قدیمی "تو نیکی می‌کن و در دجله انداز" نخواهد بود. این مرحله‌ای است که جنبش کمونیستی ایران اقل‌سی سال پیش پشت سر گذاشته‌است و در زمان حاضر، تنوریزه کردن این انفعال و تبلیغ آن بین فعالین جنبش کارگری، غیر از تبلیغ عقب‌مانده‌گی و در نتیجه، ضربه زدن به این جنبش نیست.

در کشور ما که همیشه دیکتاتوری، عامل تحمیل فقر و بی‌حقوقی بر اکثریت مردم بوده و حکومت، هر گونه حرکت و مطالبه‌ی اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر و همچنین اقشار متوسط جامعه راسکوب کرده است، بطور طبیعی هر جنبشی که بر علیه نظم موجود بپا خیزد، با استقبال اکثریت روبرو می‌شود و طبیعی است که هر یک از افراد این جامعه که خواهان تغییرات اساسی و بهبود اوضاع مادی و معنوی مردم هستند به‌هر اعتراضی خوش‌آمد بگویند و در هر حرکت کوچکی نیز امکان بالقوه یک اعتراض بزرگ را پیش‌بینی کرده و حتی در آن شرکت کنند. اما شرکت در این اعتراضات بدون توجه به نیازهای مقطعی جنبش کارگری و بدون جواب دادن به این سؤال که "انتظار طبقه کارگر از شرکت در این اعتراض چیست؟" سودی بحال طبقه کارگر ایران نخواهد داشت! کمونیست‌ها، با توجه به شناختشان از کارکرد مناسبات سرمایه‌داری در جامعه و درکشان از امکان و مسیر ایجاد تغییرات بنیادی، تنها یک شرکت‌کننده عادی در این جنبش‌ها نیستند. کمونیست‌ها برای اینکار، تحلیل و بنابراین، نقشه و سیاست مشخصی دارند.

متقابلاً نتیجه شورش‌های خودبخودی و بی‌برنامه، شکستی محتوم خواهد بود. حرکت‌های منفرد، بی‌برنامه، بدون ارزیابی نیروهای بالقوه جنبش و احتمالات پیروزی یا شکست و ارزیابی نتایج این حرکت برای پی‌ریزی تحرکات آینده ... محکوم به شکست بوده و فقط بمعنی از دست دادن نیرو، بدون هیچ درس آموزی برای گام‌های بعدی است!

و پس از شکست، توده طبقه کارگر و اکثریت تحت ستم جامعه، درمانده و مأیوس از امید به ایجاد هر گونه تغییرات بنیادین، بار دیگر سرکوب و مرعوب شده است و این همه، جامعه را برای دوره‌های دیگر از استثمار و تحمل مشقت آماده می‌کند. در اینجاست که نگرش تقدیس "کار جنبشی" و "شورش همه چیز، برنامه هیچ چیز" از یک‌طرف و حرکات اراده‌گرایانه گروه قبلی که حوصله‌شان از بی‌تحرکی طبقه کارگر سر رفته بود، در طرف مقابل، مشترکاً غیر از قربانی کردن پتانسیل و انرژی بالقوه موجود طبقه کارگر در مسلخ بورژوازی حاصلی نخواهند داشت. *

زیرنویس:

(۱) نقل بمعنی از سخنرانی منصور حکمت در کنگره دوم حککا. طرح این نظرات توسط منصور حکمت نشان از بفرجام رسیدن چرخشی بود. چرخشی که ده سال قبل از آن پیش‌بینی نمی‌شد. کماینکه وی ده سال قبل از این تاریخ می‌نویسد:

"روش‌های ما باید چنان باشد که آژیتاتور و رهبر عملی کارگران بتواند در سیستم حزبی جا بیفتد. کار با حزب نختنها با خصوصیات و نیازهای فعالیت آژیتاتور در تناقض نباشد، بلکه بر عکس، محیط کاملاً مناسبی برای شکفتن این خصوصیات و تقویت آنها ایجاد کند." و باز در همان نوشته:

"جنب و تربیت آژیتاتورهای کمونیست پروسه‌ای دشوار و طولانی است، اما از ابتدا نیز قرار نبود انقلاب کمونیستی امری ساده و زود فرجام باشد. آژیتاتور کمونیست یک رکن اساسی این انقلاب کمونیستی است."

این نقل قولها از نوشته‌های تحت عنوان "حوزه‌های حزبی و آکسیون‌های کارگری" است که در سال ۱۳۶۴ چاپ شد، ظاهراً عابر بیگانه سال ۱۳۷۶ نوشته‌های قبلی را به باد فراموشی سپرده بود.

نکته قابل توجه اینست که اگر طبقه کارگر تشکل‌های رزمنده خودش را می‌داشت که این حزب به آن‌ها متکی بود، هر تحول جدیدی در این حزب کارگری مرتباً از سوی این تشکل‌ها استیضاح و تصحیح می‌گشت، طبعاً کسی در این حزب جرأت نمی‌کرد با آن صراحت در واقع زیرآب مواضع کارگری و مارکسیستی حزب را بزند! و در چنین صورتی کمترین نتیجه‌اش بیرون انداختن فوری گوینده از ارگان رهبری حزب می‌بود!

ولی با توجه به ازدحام اقشار غیرپروولتری که مدارج تصمیم‌گیری در حزب را اشغال کرده‌بودند و با توجه به نبود ارتباط حزب باتشکلات رزمنده فعال در درون طبقه‌کارگر (چنین تشکلاتی وجود نداشتند!) و عدم امکان تأثیر گذاری طبقه کارگر آگاه بر این پروسه استحال، اعلام این استنتاج جدید شجاعت نمی‌خواست. فقط کافی بود که گوینده این ترهات، ارزیابی دقیقی از کادرهای حزب و تفکر مسلط بر آنها داشته باشد!

در همان زمان، برخی از کادرهای حزب پس از مباحثات و جدل‌های طولانی تأیید می‌کردند که این حزب، یک حزب کارگری نیست و کلاً در گوشه و کنار به انتقادهای مشابه خارج از حزب نظر مثبت نشان میدادند. بعداً تا مدتها سؤال این بود که: "پس چه پیش آمد که همین کادرها، بشکلی غیرمنتظره

پس از چرخش کنگره دوم در سال ۱۹۹۷ مواضع جدید را تأیید کرده و دوباره (از سر حفظ تشکیلات؟) مدافع مشی جدید شدند؟. آیا این کار کمک به تسریع سقوط حزب نبود؟

اکنون بعد از ۱۴ سال، درک پیچیده‌گی این پروسه ساده‌تر است. حزب کمونیست کارگری بعنوان بزرگترین و متشکل‌ترین سازمان چپ ایران، در مقطع ۱۹۹۷ حزبی بود با بدنه غیرکارگری و بدون ارتباط جدی با مبارزات طبقه کارگر ایران. حزبی که بسیاری از کادرهایش حتی پروسه شکل‌گیری و مباحثات انجام شده در دوران فراکسیون کمونیسم کارگری در داخل حزب کمونیست ایران را نفهمیده و یا هضم هم نکرده بودند. با توجه به شرایط دشوار مبارزه در آن دوران و همچنین در اقلیت بودن گروهی که اصرار بر "یک بنی" شدن حزب (متکی کردن حزب اساساً به مبارزه طبقه کارگر و نه مثلاً مبارزه برای حق تعیین سرنوشت و غیره ..) داشتند، ذهنیت تبدیل این حزب کمونیست کارگری به یک حزب سرنگونی طلب غیر کارگری (در واقع حزب تولید شخصیت‌ها، برای همزیستی در کنار بورژوازی محتمل آینده)، در بسیاری از عناصر حزب، پایه مادی داشت. عدم ارتباط حزب با مبارزه طبقه کارگر ایران، عاملی که در صورت وجودش ممکن بود بعضی عناصر غیرکارگر حزب را در مقابل یورش فرهنگی بورژوازی واکسینه کند، و بالاخره سرخوردگی از حصول هدف کارگری کردن حزب نیز باعث ناامیدی بسیاری دیگر از عناصر صادق حزب گشت و باین ترتیب زمینه‌ای ایجاد شد برای اینکه کسی ندای تغییر را سر دهد، تا دیگران هم پشت سرش "لیبیک" بگویند. منتها همه منتظر آدمی جسور (!!) بودند که از قید نام و سابقه مبارزاتی خودش بگذرد، سخنان "کفر آمیز" را بگوید و استخوان "ادعا های سابق" را از گلوی حزب سرنگونی طلب بیرون بیاورد!!

این مهم را منصور حکمت در کنگره دوم حزب بعهدہ گرفت و کار را به انجام رساند.

برای توضیح مشروح این مطالب می‌توانید به کتاب "در این بن‌بست" نوشته رضا مقدم و کتاب "در دفاع از مارکسیسم" نوشته ایرج آذرین مراجعه کنید.

به نقل از به پیش! شماره ۶۷، یکشنبه ۲۰ شهریور ۱۳۹۰، ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱